

نقد و تحلیل دیوان «الحن الخالد» «آهنگ جاودانه»

(اثر: دکتر نادر نظام تهرانی)

تحلیلگرومنتقد: سیمون حمصی*
ترجمه: دکتر ناظمیان

چکیده:

دیوان «آهنگ جاودانه» اثر دکتر نادر نظام تهرانی، شامل سروده‌هایی است که در آن ذوق شاعرانه، در قالب واژگانی سرشار از شوق به طبیعت و انسان لبریز شده و منتقد کوشیده است تصاویر بدیع و صادقانه اثر را به نقد بکشد و هماهنگی و همسویی اشعار را نشان دهد.

شعر راستین خیال انگیز است و ژرف نگر، بافتی بدیع دارد و تصاویری زیبا و جذاب؛ و بازتابی است از اندوه و شادمان آدمیان، شعری از این دست، به همراه اندیشه‌ها و احساسات شاعر، همواره مانا و جاودانه خواهد ماند.

دیوان «آهنگ جاودانه» را خواندم، و برآستی همان تأثیری را بر من نهاد، که شعر راستین بر روح و جان انسان می‌نهد، با درنگ در تصاویر و اندیشه و مضامین آن و آگاهی ژرف و عمیقی که در جای جای آن زبانه می‌کشید سرمست شدم، این سخن نه از سر تمجید و ستایشگری است، بلکه توصیفی است صادقانه که جز مدعیان خود پسند، کسی را یارای انکار آن نیست.

شاعر «آهنگ جاودانه» دلی بزرگ دارد که در پهنه هستی در این طبیعت بی پایان، ذوب گشته است. در گل خیره می‌شود، با پروانه نجوا می‌کند، و آوای او، حرف دل گلها و پروانه‌ها است، و آنها بازتاب اویند، وی در قصیده «قطره^۲» می‌گوید: ای پروانه‌های چمنزارها، چه بسیار عطر گلها را در ربودیم و چون دُر دکشان سرمست، از باده چشمه‌ها نوشیدیم.

تا آنجا که می‌گوید:

دیروز من همه شور بود و دلدادگی که شعرخویش را بر روزگاران دیکته می‌کرد

۱- «الحن الخالد» انتشارات چاپخانه کرم، دمشق، «بریل» ۱۹۶۲ م.

* استاد ادبیات عرب، دمشق

۲- هم، ص ۶۷-۶۸

پس ای آیه های درد ، چون سرشکی از دیدگانم سرازیر شوید.
 این تصویر بدیع ، بیانی است صادقانه از دلی سرمست و شیدا که آمیزه ای است
 از تبسم سعادت ، واندوه دل شاعر، افزون بر درنگ و تأمل در طبیعت . سینه ای گشاده ،
 آن را در روح و جان خویش می ریزد ، تا در شمیم روح فزای آن فانی شود ، ابداع و خیال
 گرایی (رماتیسم) آن دم به منصفه ظهور می رسد ، که هنرمند در گستره گیتی ، فنا گردد،
 تا نور خدا در اندیشه های رؤیایی او جلوه گر شود . شاعر درقصیده «طیف های نور^۱»
 چنین می گوید :

چمنزارهایم را همه از صفا و یکرنگی بافتم دیرک خیمه ام را از ابرها برگرفتم
 بستم را در سینه نور گستراندم و روحم را به خورشید ، بیشکش کردم
 نجوایم را در دهان طبیعت ریختم و او ترانه شادکامی ام را آواز کرد
 شاعر نیکبختی و شادکامی خود را جز در رهایی کامل از زنجیرهای بندگی
 نمی بیند ، و بدینسان واله و سرمست می گردد ، و آنگاه با تمام وجود خویش احساس
 می کند که زندگی اش سراسر شور باشد و عشق.
 مایه های خیال گرایی در سویدای سرشت شاعر «آهنگ جاودانه» رسوب کرده
 و اصالت یافته است ، و در جای جای این دیوان می توان رد پای ازخیال گرایی را دید و
 لذت برد ، درقصیده «دنیای حقیقت^۲» می خوانیم :

اسرار روح من درچمنزارها نهفته است و بر روی نفَس رودها پَر می کشد
 تار و پود رؤیایم از نورخورشید بافته شده و قلب آن بلبلان نغمه سر می دهند
 بگذار از مرزهای کینه و دشمنی گذر کنم و به زلال زندگی ، به چمنزارها برسم
 شاعر با عشق زندگی می کند ، تا حقیقت را از ورای آن ببیند ، و آن را در ذات
 هستی به تماشا بنشیند ، و دل خویش را از حقیقت ، سرشار سازد در قصیده « دلتنگی^۳»
 می گوید:

به دهان طبیعت بنگر که چگونه به ما بوسه می دهد
 راز هستی در هر قطره زاله ، جلوه گر است
 کاش به سر خوشی زاهدانه برسد ، دمی به واقعیت های درد ناک بنگرد ، تا

^۱ - دیوان ، ص ۷۸ .

^۲ - هم ، ص ۱۰۲ .

^۳ - دیوان ، ص ۱۱۵ .

پوزخندی زده و شتابان به سوی «مرزهای بی نهایت»^۱ سفر کند :
 نه ، من چون پرستندگان زمینی نیستم که چیزی جز سجده نمی دانند
 من به شاهین می مانم که آسمان از آن من است ، و آشیانه ام فراسوی همه
 تپه ها و بلندی ها ست
 او با کاروان رؤیاها همراه می شود ، و بر سمند شور و احساسات خویش می تازد
 و می گوید :

من سرگشته کاروان رؤیاهایم ، و ترانه شیدایی سرمی دهم
 مرا به کنار خود ببر ، تا روحم در نسیم های جاودانگی ذوب گردد
 جام عمر را بر زمین ریخته ام ، و در قلمرو بی نهایت گام می زنم
 روح من آرام نمی گیرد ، و هیچ چیز سد راهش نمی شود
 راه خطا رفته اند آنان که می پندارند دل رها و مغرور شاعر، خودبین و رؤیایی
 است ، و از مرزهای واقعیت زندگی ، فاصله گرفته است ، حقیقت آن است که شاعر در
 متن زندگی جاری می شود ، و آن را با انبوه محبت و قدرت رهایی خویش ، سرشار
 می سازد ، شاعر آزاد و رها جهان رابه رنگ دل خویش در می آورد ، و فیض عطوفت
 خویش را بر سر ملتش فرو می بارد ، مردمش را دوست دارد ، از اندوه آنان دل آزرده
 می شود ، و جان خویش را نثار آنان می کند :

من از آزدگی خار مغیلان ، اشک نمی فشانم گریه من از آن است که درمیهم خار دیده ام^۲
 این احساس و عاطفه در شعرهای «پناهنده» ، «میهمن» ، «سرود» به وضوح
 می توان دید ، شاعر در این اشعار ، مضامین ملی را با روح رومانتيک خویش در می آمیزد
 ، بنابراین نور عشق را برهستی می تاباند ، و هستی اش تا مرزهای طبیعت ، وطن ،
 دوستان و خانواده امتداد می یابد ، و بدینسان به واقعیت ، رنگ خیال می زند .
 جلوه ای از واقعیت زندگی ، یعنی همسری که او را برگزیده تا برای همیشه با او
 زندگی کند را بر می گیرد ، و آن را از شبنم مهر ودوستی ، سیراب می سازد ، در قصیده
 «وجد»^۳ چنین می گوید:

۱ - ه. م. ، ص ۷۲-۷۴

۲ - دیوان ، ص ۲۵

۳ - ه. م. ، ص ۴۰

ای شادکامی دل ، به صبح وصال از مایه نیکبختی ام می پرسدَم
و من نیز با همین پرسش پاسخش می دهم
اوج زیبایی را در لحظه ای می بینم که از خواب بر می خیزد
او به هرکاری که دست می یازد زیباست
زیبایی اش دو چندان می شود ، در چشم من ، هنگام
که چهراش رنگ خشم گیرد ، یا آن که خرسندی و نیک روزی آن می بارد
اکنون گاه آن است که به تصاویر شعری در دیوان «آهنگ جاودانه» پردازیم،
تصویر در اشعار این دیوان ، شفاف و روشن ، همسو و هماهنگ است و همین ویژگی
باعث می شود از خرده گیری هایی که به ادبیات کلاسیک عرب گرفته می شود ، یعنی
انبوهی رنگ ها و روشنی خطوط که به جمود تصویر می انجامد در امان بماند ، شاعر در
قصیده «خنیاگر»^۲ می گوید:

روزگار عشق و مستی چون پلک های خواب آلوده فرو افتادند
زیبایی و طراوت تصویر را در این بیت به وضوح می توان مشاهده کرد .
درقصیده « دوشیزه سینما»^۳ شادابی و زیبایی تصویر به اوج خود می رسد آن جا که
می گوید :

گویی رایحه دل انگیزش ، جادویی است ورای افسونگری
زیبایی درتن طناز و فریبنده اش ذوب می شود
گاه ، جلوه های سیمین پیکرش در پیرهن نمی گنجد
و پاره ای از اندام دلفریب او را به تماشا می گذارد
«ذوب شدن زیبایی» ، «نگنجیدن پیکر سیمین در پیراهن» تصاویری بدیع
است ، شاعر احساس درونی خویش را با مهارتی خاص به تصویر می کشد ، او سرمستی
خویش را از وصال در همین قصیده چنین بیان می دارد :

هر چه به او نزدیکتر می شوم به سان می زده ای سرمست
می شوم که به نادیده نهان ، چنگ می زند^۴

۱- ه. م. ، ص ۴۰

۲- دیوان ، ص ۳۵

۳- ه. م. ، ص ۴۳

۴- ه. م. ، ص ۴۵

و سرانجام این که عنایت به توصیف حالت های دورنی و توجه به طبیعت را که از ویژگی های مکتب خیال گرایی است در سرتاسر دیوان «آهنگ جاودانه» می بینم،

شاعر، روانی شعر قدما، و فخامت شعر آنان را گرفته، و اشعاری درخور و سزاوار ارائه کرده است، بهترین شاهد برای این مدعا، قصیده «گفتگوی تلفنی عاشقانه»^۱ است که در آن می گوید:

صدای زنگ تلفن را شنیدم پس شتاب کردم تا شاید خبری شنوم
دیدم دختری است که عشق لباس شرم از پیکرش برگرفته است

تا آنجا که می گوید:

گفت: شاید هدایت شوی به راه که گاه، گوش، رهنمای چشم می گردد
مضمون نو و تازه است، ولی گفتگو به شیوه «عمرین ابی ربیع» و از آن بوی شعر «بشار» به مشام می رسد، با این همه، منسجم و هماهنگ است.
دیوان «آهنگ جاودانه» لبخند دلپذیر، سرشکی حیران، سوز عشقی پاک و طاهر است، و به معنای واقعی کلمه یک اثر ادبی است، این سخن را در دوره ای از حیات ادبی کشورمان سوریه می گویم که داعیان شعر و شاعری فراوانند.

* * *